

روزی یکی از خانه های دهکده آتش گرفته بود.

زن جوانی همراه شوهر و دو فرزندش در آتش گرفتار شده بودند.

شیوانا و بقیه اهالی برای کمک و خاموش کردن آتش به سوی خانه شتافتند.

وقتی به کلبه در حال سوختن رسیدند و جمعیت برای خاموش کردن آتش در جستجوی آب و خاک بودند، شیوانا متوجه جوانی شد که بی تفاوت مقابل کلبه نشسته است و با لبخند به شعله های آتش نگاه می کند.

شیوانا با تعجب به سمت جوان رفت و از او پرسید: چرا بیکار نشسته ای و به کمک ساکنین کلبه نرفته ای؟!

جوان لبخندی زد و گفت: من اولین خواستگار این زنی هستم که در آتش گیر افتاده است. او و خانواده اش مرا به خاطر اینکه فقیر بودم نپذیرفتند و عشق پاک و صادقم را قبول نکردند.

در تمام این سال ها آرزو می کردم که کائنات تقاص آتش دلم را از این خانواده و از این زن بگیرد و اکنون آن زمان فرا رسیده است. شیوانا پوزخندی زد و گفت: عشق تو عشق پاک و صادق نبوده است. عشق پاک همیشه پاک می ماند! حتی اگر معشوق چهره عاشق را به لجن بمالد و هزاران بی مهری در حق او روا سازد.

عشق واقعی یعنی همین تلاشی که شاگردان مدرسه من برای خاموش کردن آتش منزل یک غریبه به خرج می دهند. آن ها ساکنین منزل را نمی شناسند اما با وجود این در اثبات و پایداری عشق نسبت به تو فرسنگ ها جلوترند. برخیز و یا به آن ها کمک کن و یا دست از این ادعای عشق دروغین ات بردار و از این منطقه دور شو. اشک بر چشمان جوان سرازیر شد. از جا برخاست.

لباس های خود را خیس کرد و شجاعانه خود را به داخل کلبه سوزان انداخت. بدنبال او بقیه شاگردان شیوانا نیز جرات یافتند و خود را خیس کردند و به داخل آتش پریدند و ساکنین کلبه را نجات دادند. در جریان نجات بخشی از بازوی دست راست جوان سوخت و آسیب دید. اما هیچ کس از بین نرفت.

روز بعد جوان به در مدرسه شیوانا آمد و از شیوانا خواست تا او را به شاگردی بپذیرد و به او بصیرت و معرفت درس دهد. شیوانا نگاهی به دست آسیب دیده جوان انداخت و تبسمی کرد و خطاب به بقیه شاگردان گفت:

نام این شاگرد جدید معنی دوم عشق است.

حرمت او را حفظ کنید که از این به بعد برکت این مدرسه اوست.